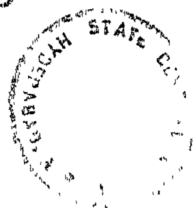
بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

رسالہ ہذا از تالیف رئیس المحققین قدوۃ العارفین
زبدۃ المحدثین حضرت شیخ عبد الحق دہلوی القادری
قدس سرہ العزیز در رد شطحیات احمد سرہندی



در مطبع شیر دکن واقع چوڑی بازار آراستہ و پیراستہ گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد سيد الاولين والآخرين وعلى آله و اصحابه واتباعه اجمعين بداة طريق الحق ومحي علوم الدين اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ایها الشیخ العالم الفاضل العارف الذی اجتباه الله الیه وخصه بفضله واعطاه من المعارف مالم یعط غیره من العارفین کما یخبر هو عن نفسه والله علیم بالمتقین فان خصه الله بالاجتبار فنحن نرجوا ایضا ان یهدینا الیه کما یهدی المنیبین قال الله تبارک وتعالی الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب والعاقبة بالخیر

سه درد دل دارم بسی از خوی آن زیبا نگار * فرصتی یارب که پیش وی دمی خالی کنم

سالهاست که از بعضی کلمات ومقالات که در مکتوبات شریف مذکورست واز قبیل موهمات ومبهمات است استفسار کند واستکشاف نماید مشرف شده خواه بملاحظه خاطر شریف که درغایت نزاکت است وخواه بجهت خوف گفتگوی بعضی از مریدان ایشان که در نقل اقوال وذکر حکایات بیصرفه وبی احتیاط اند تفصیل این حکایات آن که ایشان بعد از انکه در خدمت حضرت خواجه محمد باقی قدس سره افتادند واز صحبت شریف ایشان استفاده این نسبت کردند دروی بترقی نهادند در حیات وبعد از

وفات ایشان از حالات و کمالات خود خبر دادن گرفتند زیاده از حد حصر و قیاس
چنانکه و چندانکه مردم حیران شدند و چه جای حیرت است والله تخصیص بجهت بشارت
و چون در ضمن آن تنقیص و تخطیه بزرگانی که اتفاق است بر بزرگی ایشان مثل سید الطایفه
خواجه جنید بغدادی و سلطان العارفین بایزید بسطامی و امثال ایشان بود و گفته
اند که این بسیار را حقیقت کار در نیافته و باصل نرسیده و گرفتار ظل مانده اند و امثال
آن و ادعای آنکه آنچه ایشان را داده اند هیچکس را نداده اند موجب وحشت مردم شد
و بیشتر غوغای مردم بر سر آن بود که ایشان به نسبت حضرت خواجه که پیر و مربی ایشان
بودند تقصیر یا و رعایت آداب مریدی و حق نعمت شناسی سر بر زد و اگر چه باصطلاح
این قوم ممکن است که مرید در کمال از سر در گذرد و لاکن رعایت اداب و بندگی و
نیازمندی و فروتنی و حق شناسی باقیست - شیخ علاء الدوله سمنانی رحمه الله
علیه که در کشف و تحقیق معاملات و وقایع آیتی بود معلوم میشود که درین باب از
پیران خود در گذرانیده است میگوید اگر سر من بر آسمان ساید شو ز خاک آستانه
شیخ عبدالرحمن اسفراینی و شیخ ابو علی لالا باشد ه بلند مرتبه زین خاک آستان
شده ام :: غبار کوی توام گر بر آسمان شده ام ✦ و یکی از آن مواضع که بسی خطرناک
و از رعایت مقام ادب دور است آنست که در باب جناب حضرت شیخ الکل غوث
الثقلین رضی الله عنه گفته اند که کثرت ظهور کرامات از ایشان از جهت آن بود که
نزول ایشان ناقص بود و آنکه در بعض مکتوبات نوشته اند که [illegible] م که حکمت در
پیدا کردن من آنست که تا کمال ابراهیمی و محمدی در یکی جمع شود و اشد و اعظم است از همه
و آن سخن که ترکیب وجود من از بقیه جوهر نسبت با خمیر مایه ایست که وجود حضرت رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم ازان ترکیب یافته است چنانکه ایجاد نخل از بقیه طینت آدم است
و جای دیگر گفته اند که مناسبت را انجمرتبه است و همه مراتب مارا حاصل است و گفته اند که
همه کمالات محمدیه بی تفاوت در ذات من حاصل است لیکن بتبع و طفیل است مردی ثقه
صادق از ایشان شنید آن شخص گفت ازینجا فضیلت شما بر انبیا لازم می آید جواب دادند
که آنجا بالاصالت است و اینجا بالطفیل و یکی از یاران ایشان گفت که من مقام خود فوق
انبیا می یابم و این را توجیهی که موجب اثبات و تصحیح آنست کرده اند و در جای تجلی
محمدی و احمدی گفته اند و دوره الف انا مجدد الف گفته اند و امثال این کلمات در
مکتوبات ایشان مذکور است و اینهمه را میگذرانیدم تا نوبت باین مکتوب رسید که
باعث این همه نفرت و وحشت گردید گفته اند من هم مرید الله ام و مراد الله و سلسله
ارادت من بی توسط بالله تعالی متعلق است و ید من نایب ید الله است ارادت من
بمحمد رسول الله بوسایط کثیره است و ارادت من بالله قبول وسایط نمیکند پس من هم مرید
محمد رسول الله ام و هم همپیرهٔ او و خوان این دولت هر چند طفیلی ام ناخوانده نیامده
ام و هر چند تابعم اما از اصالت بی بهره نیم و هر چند امتم اما شریک دولتم نه شرکتی که از ان
دعوی همسری خیزد که آن کفر است بلکه شرکت خادم است با مخدوم تا نطلبیده اند بر سفره
این دولت حاضر نیامده ام و تا نخواسته اند دست باین دولت دراز نکرده ام و هر چند
اویسی ام مربی حاضر ناظر دارم و هر چند در طریقه نقشبندیه پیر من عبد الباقی است اما با تکفل
تربیت من الله باقی است من بفضل تربیت یافته ام و براه اجتبا رفته سلسلهٔ من رحمانی است
که من عبد الرحمن ام و رب من رحمن است و مربی من ارحم الراحمین و طریقه من سبحانی
است که از راه تنزیه رفته ام و از اسم و صفت بذات اقدس نخواسته این سبحانی

نه ان سبحانی ست که بسطامی با آن قایل گشته ست که آن از [illegible] نفسیت آن از دایره النفس
برآمده واین ان ماورای النفس وآفاق ست وآن تشبیهیست که لباس تنزیه پوشیده واین
تنزیهی ست که گردی از دامن تشبیه بوی نرسیده وآن از سرچشمه سکر جوشن زده واین از
عین صحو برآمده ست ارحم الراحمین در حق من اسباب تربیت اغیار معدات خود ندانسته ست
وعلت فاعلی در تربیت من غیر از فضل خود ناساخته از کمال کرم واهتمام وغیوری که وی تعالی
وتقدس در حق من دارد تجویز نمیفرماید که فعل دیگری را در حق من مدخلی باشد بامین بدیگری
درین معنی متوجه گردم من مربای الهی ام جل شانه ومجتبای فضل وکرم نامتناهی او تعالی وتقدس
انتهی سبحان الله وله العظمة والکبریا این چه سخنان واین چه کلمات ست واین چه سلطنت
وسطوت ست واین چه خطبه خوانی وثنا گستری نفس ست الله اکبر درویشی شکستگی وخاکساری
وادب تواضع وکم زدنی نفس ست حضرت خواجه محمد پارسا رحمة الله علیه رحمة واسعة در آخر رساله
قدسیه باین رباعی وصیت کرده اند ع اندر ره حق جمله ادب باید بود * تا جان باقیست
در طلب باید بود * در هر دم اگر هزار دریا بکشی * کم باید کرد وخشک لب باید بود * وقال بعض
العرفاء حقیقة الطریق ان تکون مفلسا ابدا وان تکون طالبا للاعلی ومتی ظننت انک
وصلت ما وصلت ومتی ظننت انک ظفرت ما ظفرت انک حصل لک حال لا حال لک حال سالکان
این راه مقبول ومحبوبان درگاه بهمه ناظر درین ست نعم از بعضی اقطاب فخر ومباهات بر اهل
زمان خود بوقوع آمده ست واز مقام واز مرتبه خود خبر داده اند گویند که آن بامر پیر درگاه
است نه بطریق تکبر ونفسانیت شاید که درینجا نیز ازین قبیل خواهد بود والله اعلم اما آن نسبت
باتراک مشترکا گفته اند نه نسبت بحضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة والتحیات وبعضی از کبرای
مشایخ انا ما ربانی الا رسول الله وحضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فرموده اند لیس علی

منت الا الله و رسوله این درست است اما آنکه گویند در قرب و وصول ما در مقامی که رسیده ایم
هیچکس واسطه نیست و هیچ یکی را دخلی نیست نه رسول و نه غیر وی و اگر واسطه بودند در وقت [illegible]
حالا که سلوک تمام شد و قرب درگاه حاصل گشت و وصول بحصول پیوست هیچکس واسطه نیست و همه
منقطع شدند بلکه من مرتبهای الهی ام و مجتبای اویم فعل دیگری را در حق من دخلی نیست و من بکلی
در همین معنی متوجه نیم آن دیگر کدام است رسول خدا حاشا سبحان الله هیچکس با رسول خدا
همچنین در می افتد و گستاخی میکند و میگوید که من هم پیره محمد رسول الله ام در وقتی مرید وی
بودم الآن مرید خدا ام بوساطت او و در قربی که من با خدا دارم وی صلی الله علیه و آله و سلم
واسطه نیست و از خلوتیکه من با خدا دارم وی بیرون درست باید دریافت که مضمون این
سخن چیست و ازینجا چه لازم می آید هیچ عارفی باین طرز سخن گفته و دعوی کرده است هانکه
با اولیای خدا در افتاده بودید پس بنوبت تا نبوت پیغمبر خدا رسید بعد از آن نمیدانم بکجا
خواهد کشید و گفته اند اگرچه امتیم اما شریک دولتیم یعنی اگرچه امت محمد رسول الله ام اما شریک
اویم در منقبت و کمالات و فضیلت و اگر بتعمق نظر نماید این معنی میگردد که در وقتی امت
او و تابع او بودم که در سلوک طریق اقرب متابعت و پس روی وی میکردم و چون مقرب
درگاه حق شدم و مرید وی تعالی گشتم شریک او شدم سبحان الله در ارادت خدا امت
همه شریک میباشد خصوصاً با محمد که مهتر و بهتر پیغمبران است صلی الله علیه و آله و سلم و عجب که
با وجود اثبات شرکت گفته اند نه شرکتی که از ان دعوی همسری خیزد که آن کفر است دیگر
شرکت کدام است که از ان دعوی همسری نمیخیزد معنی شرکت و همسری یکیست نزدیک
اهل عرف با مثل از مان و مثل و مانند و آنکه گفته اند بلکه شرکت خادم با مخدوم است
یعنی اگرچه این خادم چیزی از خانه نیاورده و هرچه دارد از مخدوم دارد لیکن مخدوم

داشت بوی داد و شریک خود همچو خود گردانید این هرگز بوجود نمی آید مخدوم بخادم چیزی میدهد
که مناسب حال وی باشد و مخدوم خادمان بسیار دارد و بهر که کدام بخشش وی میدهد چنانکه
ذکر اولش در کلام ایشان دربیان اینمعنی بسیار واقع است از آنش دادن لازم نمی آید که هر چه
در خانه داشت داد بلکه آنچه در خور اوست میدهد و خود درین مطالب عالیه چه گنجایش
این تمثیلات و تقریرات دارد و مقرر است که دعوی مساوات با انبیاء خصوصاً با سید
انبیا صلوة الله علی نبینا و علیهم باطل است و تفرقه و تفصیل باعتبار خادمی و مخدومی و اصالت
و تبعیت نیز باطل و عاطل و کلام درین مسئله بیاید و از زبان بعضی مهدویه که باتفاق
فرقه ضاله اند شنیده شده است که در اعتقاد سید محمد مهدی جونپوری که مبدء و منشاء
و محل و مقر ضلالت ایشان است میگفتند که هر کمالی که محمد رسول الله داشت در سید
محمد مهدی نیز بود فرق همین است که آنجا باصالت بود و اینجا به تبعیت و به تبعیت رسول
بجاے رسیده که همچو او شده و این بعینه مقوله ایشانست و چنین شنیده میشود که شیعه نیز
در شان آئمه اثنا عشر رضوان الله علیهم اجمعین میگویند که ایشان شاگرد پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم بمنزله استاد رسیده بر سر تقدیر اینخادم را باید حق نعمت شناخت
و نزد مخدوم جز به بندگی و نیاز دم نزند و دعوی مساوات نگیرد ؏ ای ایاز آن
پوستین را دار یاد و مثال اینخادم با این مخدوم که دم از برابری میزند و گستاخی
میکند حال آن غلام است که همراه خواجه که مقرب درگاه سلطان بود در مجلس سلطان
رفت پس خواجه بمجلس قرب بنشست و غلام نیز آنجا بایستاد و چون خود را در مجلس بادشاه
با خواجه یکجا دید بنازید و مغرور گشت و از بس بیخردی و بی تابی که رسم غلامان است
خود را گم کرده با خواجه شریک و برابر گرفت و گفت من هم بندهٔ بادشاه و مقرب

درگاه او بحکم پیوند بستند که همچنانکه نخست نزدیک سلوک طریق که قرب و وصول بوساطت و طفیل
خواجه مجلس پادشاه رسیده وی واسطه بود الآن که قرب و وصول حاصل شد نیست
نیز واسطه هست ولیکن از غایت غرور و بیخردی و کم فکری وجود وساطت از نظر و
ساقط شده و درحیطه کفران نعمت افتاد شیخ جیو سلامت دران سخن تامل کنند که از اقوال
ایشان که انکارهم حکمت در پیدا کردن من آنست که تا کمال ابراهیمی و محمدی جمع شود چه مفهوم
میشود و چه لازم می آید و اینجا هم همین جواب سخاد می و مخدومی داده اند این سخن هیچ فایده
نمیکند جز فرق تبعیت و اصالت اما دعوی همسری و برابری لازم بین این کلام است
بلکه دعوی همسری و برابری از خادم و تابع نامقبول الخ نامسموع تر است عجب آنکه فرموده اند
که برخوان اینده دولت هرچند طفیلی ام الا نا خوانده نیامده ام هرچند تابع ام اما از اصالت
بی بهره نیم این چه معنی دارد طفیلی خود همان کس را میگویند که ناخوانده بیاید و تبعیت ضد
اصالت است و اجتماع ضدین محال و اگر گویند بوجهی تابع و بوجهی اصیل این سخن معنی محصلی
ندارد و یا نخست در وقت سلوک تابع پیر و مرید بودم بعد از وصول بمرتبه اصالت
رسیده ام و بسر خود هم و همه وسایل و وسایط که بودند ساقط شدند و از میان بدر رفتند
چنانکه اسباب تربیت خود را بمعدات تشبیه داده اند و پیش ازین مرید محمد رسول الله
بامر یکی از خاصگان درگاه وی بودم اکنون مرید خدا ایم بی واسطه و ارادت من بالله
تعالی قبول وسایط نمیکند و ارادت من بی واسطه بالله تعالی است من هم مرید محمد
رسول الله ام باعتبار سابق و نیم هم پیر اویم بحکم حال تعالی الله از تصور این معنی و
تکلم باین کلام معنی بر بدن اعتقاد و اخلاص مسلمانی میخیزد بخدا سوگند بس عظیم است
این کلام و بغایت شنیع است اما مرام راه رست آنست که اعتقاد کنند و بگویند که

همهٔ پیران حضرت رسول الله اند صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم و رسول مرید خداست جل جلاله
از حق فیض میگیرد و بخلق میرساند معنی نبوت و رسالت این است هیچکس را بیوساطت
وی صلی الله علیه و آله و سلم راه نیست بسوی خدا و در درگاه وی جل شانه خواه در وقت
سلوک یا بعد از وصول دیگر اطلاق سلسله در ارادت الله تعالی که بیواسطهٔ غیری است
بحسب واقع شده است اطلاق سلسله در جای مناسب است که بوسایط باشد ظاهرا
سهو قلم است یا بطریق مشاکلت است این سخن طالب علمی است والامر فی ذلک سهل
و گفته اند که ید من نایب ید الله است تفریع و نتیجه ارادة الله است چه ید مرید
نایب ید پیر باشد اما ملحوظ می افتد بقول حق سبحانه تعالی ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله الآیة و این بحقیقت وقتی راست آید که تبرو اثر رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی مترتب گردد که بیک مشت خاک لشکرها را منهزم کرده اند و
بی آن حکایت باقی بیش نیست اکنون بمعارف و حقایق که در تحقیق این دعاوی نوشته
اند دست در دفع این خلجانات و شبهات کنیم و من الله التوفیق والاستغناء نوشته اند
که سیر مرادی و مریدی امریست که بوجدان صاحب آن سیر تعلق دارد پس حجت و برهان
برا اثبات آن طلبیدن گنجایش ندارد اینجا کس چه سخن کند که راه سخن بسته اند لکن هر چیز را
حجت و برهان باید هیچ چیز بی حجت و برهان مقبول نیست معقول فی الله مرادان و محبوبان خود را اصطلاح قوم همان کسان اند
که نخست ایشان را جذب مینمایند و بدرگاه میکشند بعد از آن توفیق سیر و سلوک
داده واصل میسازند که معنی مجذوب سالک است و مریدان آنانکه ایشان را بعد از
سلوک میکشند و ایشان را سالک مجذوب میگویند آیا این هم میباشد که صاحب سیر
مرادی بجائی میرسد که در ارادت او بحق و قرب و وصول وی بجناب قدس وی تعالی

وساطت حضرت سید المرسلین وسلطان المحبوبین صلی الله علیه وآله وسلم سقوط می پذیرد
وہم می افتد و در جمیع کمالات برابر سید المرسلین می باشد و بدعوی شرکت وہمسری و
برابری می کشد وجامع کمالات ابراہیمی ومحمدی میگردد و صاحب این سیر ہم پیرو محمد
رسول الله میگردد ومیگوید که ہمچنانکه آنحضرت مرید خداست بی واسطه من ہم مرید
خدام بی واسطه وآنکه نوشته اند که کسی را که حق تعالی قوت قدسیه داده اگر در جمیع احوال
واوضاع صاحب آن سیر نیک ملاحظه نماید فیوض وبرکات علوم ومعارف الٰہی جل شانه
که او بآن ممتاز است مشاہده کند تواند که حکم بسیر مرادی او نماید وہیچ محتاج بدلیل نبود
سخن عجیبی است یعنی شما این مقدار ادراک وشعور ندارید که اوضاع واقوال وحال
کمال ما را ملاحظه نمائید وفیوض وبرکات وعلوم ومعارف ما را که بدان منفرد وممتازایم
مشاہده کنید وبسیر مرادی ما حکم کنید دیگر دلیل چه حاجت است اینجا آن سخن یاد می آید
که یکبارگی از ہمین یاران یکی بخدمت ایشان نوشته بود که عجب است با وجود این عظمت و
جلالت مرتبت کرامات از شما ظاہر نشود در جواب او نوشتند کدام کرامت بالاتر از بیان
معارف وحقایق باشد که ما بیان میکنیم و برما وارد میگردد که دیگری آنرا طاقت بیان آن
نیست معجزهٔ حضرت رسول نیز سخن بود که بمرتبهٔ اعجاز رسیده بود او کلما قلتم معنی
بذا آمدیم بمقصود که در اقتیاز شما به بیان علوم ومعارف سخن نیست لیکن غایت آنچه
ظاہر میگردد آنست که شما را عالم وفاضل وماہر ودانشمور وسخندان دانیم بلکه عارف
ومکاشف ہم میگوئیم اما از کجا معلوم کنیم که شما بسیر مرادی بمرتبه رسیده آید
که وساطت حضرت سید المرسلین وسید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم درمیان
شما وخدای عزوجل نمانده است تا آنکه ہم سیره وہمپای آنحضرت شده آید ہمچنین لازم

سیر مرادی نیست و احوال و اوضاع و علوم و معارف شما دلیل نیستند بران و با وجود
کثرت علوم و معارف آیا متصور نیست که یکجا خطا واقع شود و عصمت مخصوص انبیا است
صلوة الله و سلامه علیه علی نبینا و علیهم اجمعین و غلط در کشف باتفاق ارباب کشف
جایز است و ملازمان که خطاها بر شیخ ابن عربی ثابت کرده اند از همین عالم است که
با وجود این حقایق و معارف که شیخ دارد خطا کرده است و آنکه نوشته اند که حضرت
خواجه ما قدس سره در اوایل حال سید این فقیر را سیر مرادی مقرر فرموده بودند حضرت
خواجه اثبات شما بسیار میکردند و کسان واقف اند بر آن و بیشتر از همه این فقیر اما
اگر الآن در قید حیات صوری می بودند یقین است که باین سخنان از شما راضی نمیشدند
و هیچکس باین راضی نخواهد بود امیدوارم که شما هم در باطن راضی نخواهید بود والله اعلم
عبارت در اوایل حال کسی را دربین ورطه می اندازد که گوید شاید در اوایل حال نشانهای
این درایافته باشد بعد از ان حال تغیر شده باشد والله یمحوا الاحوال یمحوا الله ما یشاء
و نیست مقصود شما خود آنست که در ابتدا احوال این حکم میکردند در انتهای خود چه
خواهد بود مسلم سیر مرادی و مقام مرادان ابتدا و انتها از شما را حاصل است اما آنکه
سیر مرادی این نتیجه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انیعامله دست داد
و همچنین در برابر افتاد که ایشان از میان ساقط شدند و واسطه نماندند قبیح است
باز همان سخنان که مذکور شد پیش می آید و مکرر میشود و نوشته اند که اجتبا مخصوص
نیست با نبیا علیهم السلام و همچنین باشد که اگرچه در آیات قرآنی اجتبا بسیجا بنسبت
با نبیا واقع شده است قوله تعالی ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء فامنوا بالله و رسله
و جدا اند که انبیا را فرموده است اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط المستقیم و در وصف

ابراهیم فرموده اجتباه و هداه الی صراط مستقیم و حقیقت آنست که معنی اجتباه برگزیدن
است و حق تعالی برگزیده انبیا را بی سابقه کسب و سلوک و اولیا را بکسب و ریاضت
و اتباع انبیا و اینجا اجتبا نیست که در انبیاء است و این تفسیر قول سبحانه تعالی یجتبی
الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب پس وجه مباهات نیست مگر عدم توسط چنانکه ادعا
کرده اند و بیان آن باید فوق لکم و حصول فیوض مر سالک را بتوسط و حیلولت خیر البشر
علیه و آله الصلوة و السلام نه منافی است که حقیقت سالک بحقیقت محمدی که جامع جمیع
حقایق است و از احقیقة الحقایق گویند منطبق گشته است و بآن متحد نشده است
و چون بکمال متابعت بلکه بمحض تفضل این حقیقت را بآنحقیقت اتحادی حاصل گشت
توسط برخود و چه توسط حیلولت و مغایرت است انتهی اتحاد حقیقت سالک با حقیقت
محمدی که حقیقت الحقایق است چه معنی دارد و چه صورت دارد و این سخن از مقام ادب
و انصاف دور است و گستاخی صریح و گزاف فضیح است و با قطع نظر از حکم عقل که اتحاد
دو چیز و یکی شدن آنها هر چند جزو کل و جزئی و کلی باشند از محالات است لازم
می آید که حقیقت هر سالک که باین مرتبه و مقام رسد حقیقة الحقایق گردد و ذلک ظاهر
البطلان پس اگر از اهل حقیقت کسی این اطلاق کرده باشد و حکم باتحاد نموده معنیش
فنای این وجود و غیبت از خود و حضور وی خواهد بود بجهت کمال متابعت و غلبه
محبت چنانکه فنا فی الشیخ میگویند و خود شیخ تمام عالم و پیر جمله بنی آدم و وجه تمام
کائنات و قبله موجودات اوست علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات همچنانکه اتحاد
بذات مطلق الهی را تفسیر کرده اند باستغراق و بیهستی حق کذا فی الفقرات و چون
اتحاد و اعتباری و حکمی است با مغایرت حقیقی و نفس الامری منافات نخواهد داشت

ومنافی وساطت وحیلولت نخواهد بود و خود بیقین تشخص حقیقت سالک وجزئیت
او باقیست چنانکه اهل فنا در توحید میگویند ع تو او نشوی ولی اگر جهد کنی *
جایی برسی کز تو تویی برخیزد * یعنی آن تویی و دویی که پیش از فنا وگم شدن در وی
بود بلکه همین گم شدن و فانی گشتن در وی قرب و وصول بحق است بوساطت وی
پس این اتحاد و انطباق که حاصل گشته عین توسط است اگرچه این واصل بجهة غلبه بیخودی
و فنا دریافت این وساطت نتواند کرد حقیقت محمدی را عارفان واسطه میدانسته‌اند
و میدانند در وجودات تمامه اشیا و صفات و کمالات از جواهر و اعراض که وصول
بحق و شهود وی نیز از انجمله است چه آنها که بآن حقیقت رسیده و در وی فانی گشته و حکم اتحاد
گرفته و چه غیر آن بلکه توسط نسبت بطایفهٔ اولی و دریافت آن انسب و اقرب و اظهر
باشد و این سخن دقیق است والله الهادی قوله آنجا که اتحاد است معامله بشرکت است
این نیز خالی از غرابتی نیست چه شرکت دویی را می طلبد و شریک در امری دو کس می باشند
و حقیقت اتحاد خود اصلا بشرکت جمع نمیشود و بمعنی فنا و غیبت نیز که اتحاد حکمی است فانی
و غایب از میان رفت و حکم عدم گرفت شرکت از وی چه صورت دارد توسط را گفتند
که دویی میطلبد شریک و شرکت نیز همچنین است قوله اما چون سالک تابع در الحاق طفیلی
است از قبیل شرکت خادم بود با مخدوم و این سخن هیچ محصلی ندارد و اگر ایتحاد خادم با مخدوم
شریک است در جمیع صفات و تمامه جهات پس برابر و همسر است و مخدوم لازم و تفاوت
هم خادمی و هم مخدومی چه فائده دارد و اگر نیست اتحاد چه معنی دارد و این سخن خادمی
و مخدومی در کلام ایشان بسیار واقع است و در اجتماع کمالات ابراهیمی و محمدی نیز گفته
اند و این را اگر بیگانه ساخته اما فائده ندارد و نوشته اند که مراد در بدایت حال بحضرت

سید کائنات محبت خاص پیدا شده بود که در غلبات آن محبت میگفتم که محبت من بحضرت حق سبحانه تعالی از آن جهت است که وی تعالی رب محمد است این سخن در ظاهر نظر بعید و باعث تعجب است اما معنی راست و درست دارد زیرا که محبت منعم جبلی است و همه نعمتها بوسیله و وساطت آنحضرت واصل پس محبت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اقرب و اعلاے اسباب محبت حق باشد و محبت او باعث محبت حق یا مستلزم اوست و بحساب عقل شق ثانی اظهر است اگر گویند که محبت از جهت انعام محبت صفاتی است و سخن در محبت ذاتی میرود گوئیم که آن نیز از جهت ذات محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حاصل است که چون آنحضرت مظهر خاص ذات حق است تعالی و تقدس محبت و انجذاب بوی موجب محبت و انجذاب حق خواهد بود بهر تقدیر این سخن بسیار خوب و دلرباست نزد محبان کاشکی شمارا همین نسبت بجاے میکشید که در عشق محمدی واله و شیدا و مستهلک و فانی میگردانید که مجال سر بالا کردن و دم زدن باین نوع کلمات اشعر به برابری و بیگانگی در حضرت وی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نمی ماند چنانکه در وصف حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ آمده است که سنگریزه در دهان انداخته و چشم بر جمال آنحضرت دوخته می نشست و رابطه محبت را نگاه میداشت و دم نمیزد و حال اکثر اصحاب رضوان اللہ علیہم اجمعین همچنین بود که کانوا فی مجلسه کان علی رؤسهم الطیر و اشارت قول حق سبحانه تعالی یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایة همین ست قولکم تا این قسم محبت نشو الحاق و اتحاد چگونه متصور باشد درست اما لحوق و اتحاد بهمان معنی فنا و غیبت و دوام توجه و حضور و استغراق که لازم عشق است مفرد در محبت صادق است نه بمعنی دیگر

سالک بسته وای اگر در آخر حال جذبه تدارک ننماید یعنی وسایط از میان بر ندارد
حاصل آنکه در طریقهٔ جذبه و سلوک هر دو پیش از وصول وسایط در کار است و آنکه
در طریقهٔ جذبه بعد از وصول وسایط ساقط گردد و در طریق سلوک بماند تحکم است
چرا در هر دو جا باقی نماند و چرا در هر دو جا ساقط نگردد سخن در همین جا است و اگر
گویند که این امر کشفی و وجدانی است بحث فائده ندارد و این چیز دیگر است اما شما معتقد
باستدلال شده اید و توجیه نموده که چون در طریق جذبه کشش از جانب مطلوب است
و عنایت الهی متکفل حال طالب است ناچار قبول وسایط نمیکند و در طریق سلوک
چون انابت از طالب است از وجود وسایط چاره نبود و خود جذب و سلوک
به هر دو تقدیر فرق بتاخر و تقدم فائده ندارد و اگر گویند مدعا و دلیل هر دو کشفی است
چنانکه یکباری از شما مثل این سخن شنیده شده است این گریزگاه خوب است و بعد
از ان در اثبات عدم توسط و تقریر آن طرف دیگر بیان کرده اند یکی وصول از راه
معیت که حق را با بنده است ناچار بیتوسط امری خواهد بود و مناسب معیت است
و اگر واسطه است در سلسلهٔ تبعیت است که عبارت از سلوک است و گفته اند که
راه معیت یکی از طرق جذبه است انتهی پوشیده نماند که هرگاه راه معیت یکی از طرق
جذبه باشد و قرار یافت که در طریق جذبه از سلوک چاره نیست پس طریق معیت برای
وصول نیز سلوک در کار خواهد بود و از وسایط ناگزیر و کلام در وی همچنان خواهد
بود که در طریق جذبه گذشت دیگر مثال ظل با اصل نموده اند که هم طریقی است اگر
بعنایت الهی ظل را با اصل میلی پیدا شود و کششی بوی هویدا گردد و آن ظل را
با اصل وصولی حاصل شود بی آینه بی حیلولت امری خواهد بود چون آن اصل اسمی از

اسماء الهی است تا بیاید در میان اسم و مسمی ای او حایلی نخواهد بود و وصول ظل آن شیئ
راه باصل الاصل که مسمای آن اسم است بی واسطهٔ امری نخواهد بود و انتهی پوشیده نماند
که ظاهر آنست که این نیز از طریق جذب خواهد بود چنانکه در طریق معیت پس این نیز
محتاج بسلوک خواهد بود چنانکه طریق جذبه اینجا نیز متناول کلام است که اصحاب سنت
دیگر گشته ظل با اصل مسلم و اتصال اسم با مسمی نیز متیقن اما وصول ظل با اصل
الاصل که مسمای آن اسم است چه بواسطهٔ آن اسم باشد بل الامر کذلک قولکم اولیتنا
وصل ذات است تعالی بوصول محبوبی توسط حیلولت امری در حق او مفقود است در مرتبهٔ
محبوبیت وصول بحضرت ذات سبحانه حیلولت و حجابت صفات و اسمی مرتفع گردد
حیلولت و حجاب غیر ذات چه گنجایش دارد و انتهی پوشیده نماند که امری مقرر است
که صفات پردهٔ ذات است که هرگز نمی افتد اگر یک پرده برخواست پردهٔ دیگر می نشیند
ذات را جز در پردهٔ صفات نمیتوان دید و شهود کرد و در یافت لیکن صاحب شهود
ذات را بجهت غلبهٔ انجذاب و توجه تمام بسوی او صفات ملحوظ و منظور نمی افتد و بر سر تقدیر
پرده در میان است در یابد یا در نیابد و فی الحدیث حجابه النور لعمر النبی نور یکی از
اسمای محمدیست صلی الله علیه وآله وسلم و اگر مراد نور ذات دارند که حجاب ذات است
حجابیت نور محمدی با آن مصدوق نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء خواهد بود و
با قطع نظر از این طریق که او را بوصول محبوبی نام گردید اگر از طریق جذبه دارند چنانچه
ظاهر است درین نیز همان کلام میرود که در جذبه گذشت از احتیاج بسلوک و اگر طریق جذبه
غیر طریق سلوک خواهد بود و در طریق سلوک خود واسطه ثابت است اولاً افراد
و ظاهر آنست که این طریق توجه الی و حضور یادوست چنانکه مشغولان طریقهٔ این سلسله

شریفه می باشد که عشق اینجا رسیک تا ملک حضور و انجذاب با حدیث حق حاصل کنند
بعد از آن اگر توفیق سلوک یابند حکم مجذوب سالک خواهد بود و کلام در وی گذشت
و درین مشغولی نفی و اثبات تمام جهات و اعتبارات است تصفیه لوح قلب از نقوش
ماسوی اگر مقصود بیان این نسبت و ذکر این حالت است این خود همه مشغولان این
نسبت را می باشد علی قدر تفاوت احوالهم چندی ابتهاج و افتخار و ذکر اجتبا و عمر گفت
و اصالت و مرادی و مریدی و خادمی و مخدومی چیست معلوم میشود که مقصود چیزی
دیگر است و بیان مقام عالی تر از آنست و مقصود این است که بیان کنند که خدا تعالی
مارا بفضل خود بجائی رسانیده است که همه اسباب و وسایل وصول در حق ما حکم عدم
گرفته و سقوط پذیرفته است و حق تعالی از کمال کرم و اهتمام و غیرتی که در حق من دارد
تجویز نمیفرماید که قول دیگری را در حق من مدخلی باشد یا من بدیگری درین معنی متوجه
کردم من مرید خدا ام و هم پیرهٔ رسول اینها درین مقصود چه دخل دارد و چندین توجیهات
و مقدمات غریب در اثبات و تقریر آن برانگیختن چه حاجت و در حقیقت و در صورت
مشغولی و توجه با حدیث ذات نیز روح محمدی که محیط تمامه مراتب وجودی و شهودی
و ساری است در ذات و صفات واسطه است اگرچه شاید از آن آگاه نیست بر مثال
ضوء در رؤیت اشیاء و بالجمله هرکجا نوری و هدایتی و ادراکی و دریافتی هست بواسطه
حقیقت محمدی است هرکجا نوریست ساطع با کمالی باهرست پرتو از آفتاب آن جمال
افتاده است و قولکم تحقیق این مقام آنست که توسط سرور کائنات علیه و علی آله الصلوة
والسلام بدو معنی تواند بود یکی آنکه او صلی الله علیه وآله وسلم حایل و حاجب بود در میان
سالک و در میان مطلوب و معنی دوم آنست که سالک بطفیل وی و توسط و تبعیت

و فنا بمتابعت وی صلی الله علیه و آله وسلم بمطلوب واصل گردد و در طریق سلوک هم
پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط بهر دو معنی کائن است یکی آنکه هر که در
طریق از شیوخ هر که در میان آمده است متوسط و حاجب شهود سالک است و اگر
اگر در آخر حال جذبه تدارک آن نماید و معامله به بی پردگی نکشد تا آنکه در طریق جذبه
و بعد از رسیدن بحقیقت الحقائق توسط بمعنی ثانی است که بطفیل و تبعیت است نه
حیلولت و حجاب که پرده شهود گردد و مشایخ طریقت در توسط و عدم توسط آن
سرور اختلاف ها دارند جمعی بتوسط رفته و گروهی بعدم توسط انتهی تو شنیده که
در توسط و تبعیت و طفیل هیچکس را جای سخن نیست و متفق علیه است و جمهور عرفا
محققین بر آنند که توسط بمعنی حیلولت آنحضرت در میان سالک و شهود مطلوب
نیز ثابت است و هیچ شهودی بی توسط روحانیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
حاصل نیست و قول مخالف لایعبأ به است و ناشی از کوته نظری است و ایشان میگویند
که توسط روحانیت آنحضرت در جمیع مراتب وجودی و شهودی یعنی جمیع عرفانی
و عیانی و معانی بتمامه عوالم جسمانی و روحانی ثابت است و این توسط داخل حجابها
نیست که از آن پرده بر روی شهود نشیند بلکه موجب انجلا و انکشاف است در
رنگ حیلولت عینک در ابصار عالم ظاهر مثلاً وجود ادراک و شهود ذات بی پرده
ممکن نیست. ع در پرده عیان باشم و بی پرده نهان ** و میگویند که حقیقة الحقائق
بودن آنحضرت و احاطه بجمیع ماهیات مخصوص بجواهر و ذات نیست بلکه عام و شامل
صفات و معانی را که شهود مخدومان و محبوبان و مرادان یکی از آنجمله است و میگویند
که در وقت این شهود و حضور که در قرب و وصول حاصل است روح پرفتوح

سید المرسلین و محبوب رب العالمین حاضر است و واسطه است و از ذات حق
مفارق نیست چه محب و محبوب از یکدیگر جدا نشوند خصوصاً این محبوب که محبوبیت وی
بذات بحت بملاحظه جمیع شیون و اعتبارات بود از جهت بودن او مظهر جامع قال
بعض العارفین ما ارسل الرحمن او یرسل من رحمة تقصد او تنزل فی ملکوت
الله و ملکه من کلها تختص او تشمل الا واسطة المصطفی عبده و نبیه و مختاره المرسل و واسطه
فیها و اصل لها العلیم بهذا کل من یعقل و این شامل جمیع مراتب و شهود است قال
ان روح النبی ما غابت من نفس ما شاء الله طابت قال فی وصفه صلی الله علیه
و آله و سلم المحقق المحکوم بالجهل علی کل من ادعی معرفة ادنی تجردة فی نفس الامر
المهدی و میگویند که این شاید مجذوب یا سالک تواند که بجهت قصور معرفت و
تمیز یا بجهت غلبه فنا و بیخودی از ادراک و دریافت آن قاصر و ذاهل باشد
اما در نفس الامر ثابت و دایم و قایم است و آن ذهول در حقیقت از قبیل عدم علم
بالعلم است چنانکه در مواضع دیگر گفته اند از همه گذشتیم و سلم در گذشتیم که مشایخ
در توسط و عدم توسط آن سر در اختلاف دارند اما آنگروه که قایل اند بعدم توسط
ابا دعوی شرکت و همسری و هم پیرگی و اجتباء و عدم مدخلیت آنحضرت در حق ایشان
و عدم توجه ایشان بآنجناب چنانکه گمان میکنند و مشایخ درینجا هم اختلاف دارند
درینجا است حاشا و کلا همه متفق اند در رعایت بندگی و نیازمندی و سرافگندگی
و احتیاج بآنجناب دیگر مخفی نماند که توسط آنحضرت در شهود و وصل موجب عظمت
و جلالت و سبق و تقدم اوست در درگاه عزت و عدم توسط بسبب تا فرق
ز قصور حاصل حکایت عدم توسط بآن راجع میگردد که سالک همیشه قاصر ماند

آنحضرت به تبعیت وطفیلے میرفت واقتباس انوار از وے میکرد وچون بقرب درگاه رسید
بیشتر رفت ودرون درآمد وآنحضرت را پس انداخت وبیرون در گذاشت و
ازمیان ساقط گردانید وخود درمجلس درآمد وبمنصهٔ قرب ووصال بنشست و
کامران شد ومیگوید که من وتو برابریم من هم بنده تو هم بنده وترا توسطے درمیان
من وهذا انما نذا اگرچه دراصل بنده تابع وخادم تو بودیم وبواسطهٔ تو رسیدیم الآن
تو هیچ دخل وتوسط نداری نعم اگر با پیر ومرشد معامله ووصال همچنین نشیند ممکن
باشد که بوساطت وعنایت وتربیت حضرت رسالت انوار واسرار اقتباس
واستفاده واستفاضه نماید وفتوح وفیوض حاصل کند امّا این عجب که بتبعیت
آنحضرت استفاده واستفاضه کند ودر مرتبه برابر گردد واورا ازمیان ساقط
گرداند وخود درمیان قرب بیواسطه بنشیند هیچ عارف وعاقل این سخن را روا
دارد وقبول کند وایشان عجب نکتهٔ ملّایانه متکلف استنباط نموده وافاده
کرده اند وگفته اند که گفته نشود که ازین عدم توسط اگرچه بیک معنی بود قصورے
بجناب حضرت خاتمیت صلی الله علیه وآله وسلم لازم می آید زیرا که میگوئیم که این عدم
توسط مستلزم کمال آنجناب است نه مستلزم قصور بلکه قصور در توسط است زیرا که
کمال تبعیت آنست که تابع او بطفیل وتبعیت او بجمیع درجات برسد واین معنی در
عدم توسط کائن است نه در وجود توسط که آنجا شهود بی پرده است که اقصی
درجات کمال است وانجا در پرده پس کمال در عدم توسط بود وقصور در توسط
از شوکت وعظمت مخدوم است که خادم در هیچ مقامی تخلف نکند وبه تبعیت او
شریک دولت همگنان گردد انتهی این سخن تخییل محض واز قضایاے خطابیة

مشعر به است نه از براهین قطعیه یقینیه و چون ایشان میگویند باید که کشف صریح
و ذوق صحیح ناشی شده باشد والله اعلم قوله و از اینجاست که آن سرور فرموده
است علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل این را بران نکته چه متفرع و مترتب ساخته
اید از بیان سابق شد و لازم آید که فرمایند علماء امتی کانا زیرا که شما ایشانرا اقصی
وجهات کمال ثابت گردانیده اید و در تمام کمالات شریک آنحضرت گردانیده اید این خود بالاتر از مرتبه انبیاء
بنی اسرائیل است زیرا که هیچ یکی ازیشان شریک آنحضرت در تمام کمالات نیست و حق آنست که مرتبه
علماء است بمرتبهٔ انبیاء نمیرسد و تشبیه باعتبار خلافت و نیابت در تبلیغ احکام و شرایع
است چنانکه انبیاء بنی اسرائیل تابع توریت بودند و بعد موسی علیه السلام تبلیغ احکام
آن میکردند و در قدر و مرتبه و نزد محدثین این حدیث بصحت نرسیده است و حدیث
العلماء ورثة الانبیاء صحیح است عجب که اینجا بصرف از ظاهر و ارتکاب خلاف آن
راضی شده اید فرزندی شیخ نور الدین نور الحق میگفت یکبار سے نزد ایشان
قول مشهور الولایة افضل من النبوة مذکور شد فرمودند هر چند توجیهات و تاویلات
راست و درست دارد اما موهم خلاف حق است نباید گفت این تناقض است و
تناقض در کلام ایشان بسیار است و بالجمله در عقاید اهل سنت و جماعت مقرر شده است
که هیچ ولی بدرجهٔ نبی نرسد اما حافظ نسفی در تفسیر مدارک میفرماید که تحقیق که لغزیده
است اقدام بعضی اقوام در تفضیل ولی بر نبی و این کفریست جلی و در تعرف که
کتاب معتبر است در علم تصوف و شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه گفته
است لولا التعرف ماعرفنا التصوف مذکور است که اجماع کرده اند که انبیاء
علی نبینا و علیهم السلام افضل بشر اند و نیست هیچ یکی از بشر که موازی و مساوی

ایشان باشد در فضل نه صدیق و نه ولی و نه غیر ایشان اگرچه بزرگ باشد قدر وی عظیم
بود خطر وی و بلند باشد رتبهٔ او و ابویزید بسطامی قدس سره گفته است آخر نهایت
صدیقین اول احوال انبیاء ست و نیست مر نهایت انبیاء را غایتیکه درک کرده شود
و نیز گفته است نیست مثال معرفت خلق و علم ایشان به نبی مگر مانند تری که بیرون
می آید از سر مشک که بسته شده است و بیان او ولیکن در انبیاء تفاضل و بعضی مشایخ
گفته اند که یافته است هیچ یکے از انبیاء علیہم السلام کمال در تفویض و تسلیم خبر حبیب
و خلیل علیہم السلام ازین جہت نومیده شده اند از وصول بآن کمال اگرچه در حال
قرب باشند یا بحقیق مشاہده و قال ابو العباس ابن عطاء اوّلی منازل المرسلین
اعلی مراتب النبیین و ادنی منازل الانبیاء اعلی مراتب الصدیقین اعلی مراتب الشہدا
و ادنی مراتب الشہدا اعلی مراتب الصالحین و ادنی منازل الصالحین اعلی مراتب
المومنین انتہی کلام التعرف و در شرح تعرف میگوید که ابویزید گفته است معرفت
خلق و علم ایشان به پیغامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہمچنان است که چون نمی بر سر خیک
بسته پدید آید و میگوید که مراد ازین سخن آنست و اللہ اعلم که ہیچکس از خلق بہ سر
مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مطلع نگردد و اگر ہمه خلق گرد آیند و معرفت و علم
خویش گرد آرند کمال مصطفی را صلی اللہ علیہ وسلم نشناسند آنرا مثل کردند
بدان نمی بر سر خیک پدید آید و آن نم علم نیست مگر پیدا کردن انکه درخیک
چیست فاما دانستن مقدار وی و صفات وے بدان نم پدید نیاید و اگر آن نم
نبودی ندانستندی که دران چیست انتہی و نحو لکم در حدیث آمده که بنده چون بنماز
داخل میشود حجابیکه درمیان بنده و خدا است مرتفع میگرداند اینه الصلوٰة معراج

میش آمده وخط وافرازان بنصیب منتهی واصل گشت چه رفع حجاب مخصوص بواصل منتهی است پس ارتفاع حیلولت وتوسط ثابت گشت انتهی این خود صحیح است و لیکن انبیرا می بنید که در تشهد که آخر وقت ادای نماز است و وقت اکملیت و اتمیت شهود است میگوید السلام علیک ایها النبی و بعد از وصول باتم واکمل مستغنی وفارغ نه نشیند از توسط بجمال وکمال آنحضرت ونیاز وتسلیم وتوجه بدرگاهی پس هنوز توسط وتوسل مرتفع نگردیده است واین حجاب که در وقت نماز مرتفع می شود حجابهاست که بنده بدان از مقام قرب وحضور دور افتد نه حیلولت وتوسط حقیقت محمدی که وی با خدا است دایم علاتکه نوشته اند که رویت اخروی بی توسط وحیلولت احدی خواهد بود بی موقع است زیراکه سخن در رویت وشهود دنیاوی است واین بی پرده نمی باشد لااقل پرده صفات در دنیا است وبحقیقت رویت اخروی نیز بی پرده صفات نخواهد بود وصفات حق منفک از ذات نیست وبنا برعرف است دیدن ذات را با صفات در عرف دیدن ذات میگویند کسیکه زید را می بنید با چندین صفات از طول وعرض ولون وشکل وجز آن میگویند زید را دید وهیچکس نگفته است که در آخرت ذات بحت مجرد از صفات را خواهند دید پس اگر روح محمد که با ذات حکم صفات دارد نیز باشد چه مانع است والله اعلم قوله کم این معرفت از خواص معارف عنبیه این فقیر است که حق سبحانه تعالی بمحض فضل وکرم آن را عطا نموده بتحقیقت آن متحقق ساخته است واین معرفت اشارت است بانچه گفته اند که عدم توسط موجب کمال است وتوسط موجب نقصان که اینجا شهود بی پرده است واینجا

در پرده و این کمال تابع است و گفته‌اند که کمال و شوکت و عظمت مخدوم متبوع
نیز از هم در تبعیت که تابع و خادم او بجائے رسیده که او آنجا رسیده است و به تبعیت
او شریک دولت او شده سبحان الله این چه تخیل و توهم است و سرور و ابتهاج
است و در لوازم این سخن نمی نگرند که چهاست اسقاط رسول خدا است از میان
و دعوی مساوات با او و ترجیح اولیا بر انبیا علی نبینا و علیهم السلام چنانچه تقریر آن گذشت
حاجت تکرار نیست اما همین یک سخن باز تکرار کرده میشود که واسطه و اسطه که میگویند
که میخواهند محمد رسول الله را میخواهند که محبوب رب العالمین و مقصود دنیا و دین
است و آنحضرت را پرده میگویند و حجاب نام می نهند زهے سعادت آن عارف
و کمال آن مشاهد که حق را در مرآت محمدی مشاهده کند جانها فدائے عشق این پرده
باد سبحان الله این نقصان است کدام کمال بالاتر ازین باشد که جمال محمد و کمال
حق پرده و مشهود شود و منظور گردد و محمد را حق برائے آن آفریده است که در
آئینه جمال و کمال وی قدس ذات را مشاهده کنند و در خلوت خانه حقیقت وی در مرآت
با ذات و صفات حق مواصلت نمایند که هر چه هست در انجا هست قال بعض العارفین
ما تجلی الشمس الله لقلب الامن مرآة سره و هو النور المطلق و پردهائے که دور
باید کرد پردهائے ظلمانی و روحانی و انفسی و آفاقی است که حجاب مقصود و پرده
مشهود شوند نه آنکه ذات محمد را پرده گویند و از میان ساقط گردانند و چیزها که گویند
که نباید گفت این قضیه انشاء الله تعالی در روز جزا متشخص گردد بلکه در عالم
برزخ نزد آنحضرت مذکور شود اگر من پیش از شما از عالم رفتم اول شکایتے که از
شما پیش آنحضرت کنم این خواهد بود و اگر شما رفتید نخست گرفت و گیر که بر شما شود

این خواهد بود و الله اعلم و اگر درین دنیا بوقایع و معاملات هم مطلع نیز شود و نسبت
طریقه و عادت این مسکین آنست که چنانچه مشغولان این سلسله توجه بذات حق نموده
مراقبه جمال شریف آنحضرت می نمایند این فقیر توجه بذات حضرت رسالت پناه
نموده مراقبه جمال شریف آنحضرت میکند رفته رفته بذات حق یکی میشود بمعنی استغراق
و حضور که نزد این طایفه معنی اتحاد است چنانچه گذشت و مراقبه حلیه شریف خود که
بحمد الله که دائمی است و درین ایام سخنان شما باعث زیادت ذکر آنحضرت و توجه
بجناب وی تقریب شده است بجائی مخصوص شده است که زیادت گرداند
خدای تعالی آنرا در تمام عارفان و واصلان و مقربان و محبوبان را می بینیم که همه
زبان حال و قال بتوسل و گداگری و استمداد و استفاده از انجناب کشاده جبین بندگی
و نیاز و شکستگی و سگی و غلامی می نمایند بر روی ایشان نمیدانیم که کدام در معرفت
کشاده اند و روی حقیقت نموده که اینچنین سخنان بوجود آمده و سر بر زده است
حیرت است ظاهر آنست که شما دغا خورده اید نمیدانم که از دست که خورده آید
و الله اعلم و العاقبة بالخیر شیخنا مخدوما طریق صواب آنست که قطع نظر ازین تفصیلات
و تحقیقات معارف که مذکور است نموده بی تردد و تفصیل بگویید که همه فیوض
و فتوح در اول و آخر ظاهر و باطن قبل الوصول و بعده مریدان و مرادان را
و محبان و محبوبان را همه بتبعیت و طفیل و توسل آنحضرت دیگر سخن نیست زیاده چه گوید
عجب که این آیه که در شان کافران و مکذبان قرآن وارد شده بل کذبوا بما لم یحیطوا
بعلمه و لما یاتهم تاویله در شان این فقیران صرف کرده آید و ایشان هم اگر این آیه را
بخوانند و اضله الله علی علم چه شود دیگر عذر میدارد که در وجود اتباع نبوی کردم

دعوی آن میکنند چرا برای خود کمالات اثبات میکنند و چنین شنیده می شود که ایشان
در بعض مکتوبات آثار ابر هیچ مرتبه نهاده اند و گفته اند که همه مراتب در ایشان موجود است
و اینچنین نوشته اند که در یکی از مراتب علم باسرار مقطعات قرآنی نیز حاصل میگردد
این مسکین را حیرت است که چگونه است اتباع در اقوال و افعال میباشد که هرچه فرموده
اند از اوامر و نواهی بجا آرند و امتثال نمایند و هرچه کرده اند از افعال بجا آرند و بصفات
و اخلاق ایشان متصف شوند بعد ازان در احوال باطن که هرچه از انوار و اسرار آنجا
یافته بموجود میگردد و کیست که این همه کمالات در وی بتمام و کمال حاصل شده باشد
چنانکه در حدیث عایشه رضی الله تعالی عنها آمده است و ایکم یطیق ذلک اینهمه طاعت و
عبادت که چندان در نماز شب می ایستادند که پایها مبارک می آماسیدند کجاست
و آن زهد و ریاضت که بر پلاس می خفتند و از نان جو سیر نمیشدند کجا و آن همه عقل و
سخاوت و شجاعت و قوت و رحمت و درایت و تواضع و ادب و حلم و عفو و دیانت
و حسن عهد و صلهٔ رحم کجاست و غیر ذلک مما ذکر فی الکتب و مروی فی الاحادیث
و کمالیکه آنحضرت را در صفات و اخلاق بود و اقصای مراتب درجات بود کجاست
و مقرر است که حصول فیوض و وصول مقام قرب بر قدر اتباع خواهد بود و خود مبالغه
و تاکید درین باب بسیار کرده اند و در عبارات ایشان اکثر ذکر متابعت بذکر فضل الهی
مقرون است و گفته اند بلکه بمحض فضل الهی گویا برای دفع همین شبهه و استبعاد است و نوشته اند
که بکشف صحیح و الهام صریح بیقین پیوسته است که هیچ دقیقه از دقایق ایزد و هیچ حرفی
از معارف این قوم بی واسطه و بی توسط متابعت او صلی الله علیه و آله و سلم میسر نیست
و منتهی را در رنگ مبتدی فیوض و برکات این راه بی تبعیت و بی طفیلیت حاصل نه انتهی

این امرے مجمع علیہ است درین احتیاج بکشف والہام چہ دارد وجہ کمالات دین و
صفات مسلمانی موقوف برین است وگویا تخصیص و معارف بجہت آنست کہ سخن درو
است بلکہ مقصود و بیان آنست ہر کہ این دقایق و معارف بیان میکند و مخصوص شرح
و بیان آنست بیقین باید دانست کہ بکمال متابعت موقوف است و زبان ردو غیر ازمنہ
از وی قاصر است چنانکہ در اول مکتوب بحث افادہ نمودہ اند بعد ازان زبان چندان
بمدح و ثنائے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و احتیاج کلی بتوسط و توسل وے
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کشادہ اند کہ جان را سیراب و دل را شاداب میگردانند دفع
تمامہ توہمات و سوء ظن میکند اما با وجود این رفع وساطت و استغناء آن از میان
دقایق و معارف و کلمات دیگر ناظر در سوء ادب و گستاخی حیثیت اکنون آمدیم بحکایت
سکر و صحو مقرر است کہ ارباب مفضل اند بر ارباب سکر و ارباب سکر محکوم وقت اند
و حال حاکم است برایشان و ایشان را ابن الوقت گویند و از تنگنائی نفس و احوال
نبر آمدہ و ایشان را اصحاب صحو کہ ازین مضیق بر آمدہ و حاکم و غالب شدہ اند بر وقت
و ایشان را ابوالوقت گویند چہ نسبت پس از انچہ از بعضی اقطاب کہ قدوۂ ارباب صحو و
تمکین اند و مفاخرت و مباہاتی و تفضلی بر مشایخ دیگر واقع است با امر الٰہی است نہ بغلبہ سکر
چنانکہ حضرت جناب محبوب سبحانی غوث الثقلین امام الفریقین شیخ الکل سید عبدالقادر
جیلانی فرمودہ اند قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و بزرگی دیگر فرمودہ است من تحت
خضراء السما مثلی و امثال آن بامر الٰہی است کہ در باطن اولیا را مشید میباشد نہ صادر
بغلبہ سکر و طفح حال و سکر غیبت و بے تمیزیت و اشارۃ ہذہ منافی آنست کہ در بعضی
احوال و مقامات حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قدم ایشان ابر قدم خود

فرمودہ اند کہ این قدم تو قدم من است پس گفت حضرت شیخ قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ پس آن بجہت امتثال امر الٰہی است کہ بحدیث نعمت واقع شدہ است اگر گویند پس چیست تفاوت واختلاف احوال مشایخ واولیا راز ارباب تمکین از صحابہ وغیرہم رضوان اللہ علیہم اجمعین کہ بعضی گفتہ وبعضے نگفتہ اند گویم ایشان تکلم نکنند مگر باذن خدای عزوجل وامر وے پس ہرکہ امر کردہ شد گفت وہرکہ امر کردہ نشد نگفت چنانکہ آمدہ است کہ از مشایخ وقت پرسیدہ شد کہ ایا شیخ عبد القادر این کلمہ بالامر گفت گفتند نعم بامر گفت بیشک وگفتند این لسان قطبیت است واز اقطاب در ہر زمان کسی است کہ امر کردہ میشود بسکوت وگنجایش ندارد اورا مگر سکوت وبعضے امر کردہ میشوند بقول پس گنجایش ندارد ایشان را جز قول واین اکمل ست در مقام قطبیت زیرا کہ این لسان شفاعت است وشیخ صاحب عوارف رحمۃ اللہ علیہ بمقتضاے قیاس عقل ومبلغ علم خود این سخن را وانمود این سخن بر شطح سکر وغلبہ حال واستغراق نفس حمل کردہ وحمل کلام شیخ بر قصد محمدت این قول وعدم قصد رآن چنانکہ شما براے مصلحت وقت کہ درین مکتوب بر ترجیح وتفضیل سکر واقع شدہ است حمل کردہ آید بران ظاہر عبارت شیخ سیاقا وسباقا مخالف آنست مہم شیخ درین باب الخیبین رفتہ چہ توان گفت وقول وے دریں باب مخالف اقوال کبار مشایخ آن وقت مثل شیخ ابو مدین وشیخ ابو النجیب سہروردی کہ پیر شیخ شہاب الدین سہروردی است واقع شدہ است ودیگر مشایخ عظام کہ عد ایشان موجب اطناب است چنانکہ در بہجۃ الاسرار کہ کتاب معتبر است ودیگران در کتب قوم وطبقات دہبی کہ از مشاہیر علما ومحدثین وشیخ محمد جزری

که قدوه علماء متاخرین است و غیر آن مذکور است و مصنف آن بدو واسطه بحضرت غوث الثقلین میرسد و در کتب دیگر مثل روضة المناظر فی مناقب الشیخ عبد القادر که تالیف شیخ مجد الدین صاحب قاموس است و در کتب امام عبد الله یافعی و غیره مذکور است و مریدان ما شمار در این سخنان شما قسم یافتیم جمعی میگویند که ما چه دانیم که ایشان چه میگویند ما را کجا مجال فهم سخنان ایشان است هر چه گفته اند اعتقاد میکنیم که حق است و جماعه میگویند که اینها از سکر و بیخودیست و فرقه میگویند که هر چه ایشان میگویند و میکنند همه بامر الهی است ما همه بر این میباشیم اگر برا این قاطعه از کرامات و آیات که از ان بزرگان منقول و مشهور است مشاهده کنیم و بی آن هم بحکم تحسین ظن مجوز و متوقفیم الا این حرف که در ولی نسبت بسرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم گستاخی و بی ادبی لازم می آید این را بی شک منکر میدانیم و ان الله لا یأمر بالفحشاء والمنکر و بر هر تقدیر چنانکه عادات این فقیر است توقف و تسلیم و تجویز در میان داشت که صدور آن ناشی از مقام صحو و تمکین باشد اما شما بزبان شریف خود اعتراف کردید و گفتید که هر که مثل این قسم سخنان گفته منشاء آن سکر است و سکر تصحیح بر صحو کرده اید و گفته اید که صحو صرف بی مزج سکر مین قصور است و صحو خالص نصیب عوام است این سخن اختراعی است و خلاف اصطلاح قوم و اجماع مشایخ است که صحو مرتبه ایست که صاحب آن بکمال تمیز و اطلاع بر مراتب و مقامات متصف شده و هیچ جا بسکر که فی الحقیقت بی اطلاعی است از تمام اشیاء ممزوج نگردد و در حقیقت صحو و سکر ضد ان شد که جمع نشوند صحو خالص که آنرا نصیب گفته کدام است سخن در مقام عارفان

و کاملان و اهل الله رضی الله عنهم بوده اند و از کلام ایشان معلوم میشود که از بزرگان آنها که
پیش ایشان لشکر و هم نسبت از معرفت دارند و باین نوع کلمات تکلم نکرده اند داخل
عوام اند آنچه سخن است و گفته اید از این عبارت مدح سکر و اعلاء شان آنقوم میگردد
و در آن مکتوبات گفته اید که سبحانی لسلطانی لسبحانی من مساس ندارد که آن از دائره
النفس و الآفاق بر آمده و این ورای النفس و الآفاق است و آن از سرچشمه سکر جوش
زده و این از عین صحو بر آمده اینجا ترجیح صحو نموده مفاخرت و مباهات بدان کرده
اید و گفته آید که سکر ظاهر شدن حالیست بر دل که ولی نتواند که پوشیده دارد چیزیرا
که پوشیدن آن واجب بود پیش از ظهور آن حال و این متحمل دو قسم است یکی
آنکه آنچیز منکر و قبیح است و پوشیدن وی از آنجهت بود و یا صحیح است لیکن در
ستر و کتمان آن مصلحت دینی بود و لازم نیست که آنچه در کلام اهل الله واقع
شود البته از این قبیل باشد نه از قسم اول از جهت عدم عصمت و خود ترک آداب
که کتمان هم در غایت مصلحت است بر هر تقدیر لازم آمده است و صاحب سکر
معذور است اگرچه آنها از محض سکر بود و اختیار و تکلف را مدخل نبود و لهذا ایشان
سکرها را که در کلام اکابر واقع شده است عد کرده تحسین نموده آید و مسلم داشته آید
و وی بر سر میگفتند که این بیچاره ها چی با اصل نبرده گرفتار ظلل مانده اند و از زبان
حضرت خواجه شنیده شده که میفرمودند شیخ عبد الله انصاری فرموده اند که بایزید
در وهابسته اند یکی از آنجمله آنکه گفت خیمه بر پهلوی عرش زدم و لوائی ارفع من
لوای محمد هم از آنجمله خواهد بود بلکه اشنع و اقبح از اول و قول سبحانی را تاویل
مشهور است که در عوارف مذکور است که آنرا حکایة عن الله گفته است و اقوال که

از شیخ جنید بغدادی آورده اند که هو العارف والمعروف ولون الماء لون انائه و
المحدث اذا قرن بالقدیم لم یبق له اثر بتقدیر صحت صدور آن از ایشان از ارباب فنا فی
التوحید است و این مذهب غالب مقام این قوم است اینجا سکر حیثیت شیخ ابن عربی که
بیان وحدت وجود و اثبات آن میکنند بران نهجیکه معتقد اوست از سکر نیست مذهب
و معتقد ایشان همین و مذهب شیخ جنید اگر همین است خود غیر والا اشارت است بافنا
و حقیقت وجود حق سبحانه تعالی و فرعیت و عاریت وجود خلق و فنا و اضمحلال این وجود
در نظر شهود در مقابله وجود حقیقی و غلبه و سطوت این بر آن و لون الماء لون انائه
تمثیل و تصویر است برای ظهور صفات و افعال وی تعالی در تکونات بحسب استعداد
و قابلیت ایشان و ظهور ذات وی تعالی و تقدس در مرایا و مظاهر چنانکه اهل وحدت
وجود میگویند و فرموده اند که اگر صحو خالص بود که افشاء اسرار انجا کفر است و خود را
از دیگری بهتر دانستن شرک بود انتهی سابقاً معلوم شد که این کلیه نیست که اگر صحو باشد
و با مر باشد کفر نیست اگر صحیح است در اظهار آن فوت مصلحتی هست و اگر نه وقوع آن
از اهل صحو ممنوع است و خود را بهتر از دیگری دانستن شرک چرا باشد ظاهر شهود قلم را
و صحیح کبیر است و نوشته اند که این فقیر که اینهمه دفاتر در بیان علوم و اسرار انعطافه
علیه نوشته است ظاهرا بخاطر شما قرار یافته است که از روی صحو خالص نوشته است
بی مزج سکر حاشا و کلا که انجرام و منکرات و کذبات و سخن ما نیست سبحان الله ما اکون
گمان این بود و از کلام مبارک شما نیز کنایة و مشافهة معلوم میشد که ایشان صاحب صحو و تمکین
اند و از سکر و تلوین منزه و مبرا اند دریوقت چنین معلوم میشود که صاحب سکر بوده اند
و مقرر است که مرتبه اهل سکر سافل و نازل است پس تحقیقات و تدقیقات که کرده آید

برای اثبات سکر کرده آید یا برای تصحیح و تصدیق آنچه واقع شده است یا این سکر برای اثبات
سکر چه معنی دارد و اگر آنچه واقع شده است یا این سکر صحیح و مقدس است به قواعد طریقت و موافق
قرار داد اهل حقیقت است چنانکه از بیان کردن حقایق و معارف برای اثبات آن ظاهر میشود
چه بهم در آید و چه احتیاج باعتذار و انکسار است و الا از اول پیداست گفتن که معذور
دارید چیزی از مستی و بیخودی واقع شده است و بعد از نشستن غبار مستی آن
سخنان را از حیز اعتبار و صفحه روزگار محی تراشیده و محو نموده و توبه کرده و کلام السکاری
لطوی و لایروی و عجب است از شطح که جمیع فضایل و کمالات محمدی علیه افضل
التحیات و اکملها حاصل کرده و باقصی الغایات مراتب متابعت و کمال رسیده و در قرب
و وصول بجائی رسیده که صدر الیس انه اخته و حقیقت ... رسیده و در یافته که رفتار باشد
لسکر دیگران خود چه کار کنند که با اصل نرسیده گرفتار ظل مانده اند و محجوب اند از ایشان
اگر بجهت لقای حجاب سکری و بی تمیزی واقع شود و عجب نباشد و نوشته اند که سخن با این تصحیح
خالص مقصد اند بسیار اند چرا این قسم سخن نیافتند و دلهای مردم از جا نبردند اگر مراد
دلهای خواص است مثل این سخنان آنرا از کجا انتها می برند و محظوظ می سازند و اگر دلهای
عوام است دلربائی فریقین آنها چه مقصود است و چه اعتبار دارد و در اصل سخن اعتبار ندارد
مدار بران نیست بسا کس که سخنان کاملان گویند و کامل نباشند و بسا کس که حرف زدن
ندانند و کامل باشند الحمد لله اینجا که ایشان اند هم کمال است و هم سخنان خوب شان بسیار
اند و دلربا اند با این سخن شنیع که نسبت با نحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بی ادبی
و گستاخی کرده آید انتها امی پوشند و بدنام میسازد و بعضی از مسکینان این راه و فلک سائر
اینده گاه و گدایان این کوی با وجود نقصان کتب و فاتر و بیان قواعد طریقت و باشند

احکام معاملت زیاده از آن نوشته نباشند و در یک حرف زخم خورده طعن و انکار شریعت نشده باشند
و از شاهراه دین سر بیرون نیفتاده و وهاب کریم سخنان ایشان را در بواطن اهل ایمان و قلوب
صادقان گوارائی داده و قبولی بخشیده است و بحکم وصیت مشایخ که در شان ایشان رفته
است و لا یتکلم بالحقایق و الدقایق بل یبین للخلق علم المعاملات و ما ینتهون به من العیوب
بر همین قدر اختصار نموده امیدوار قبول عند الله و بیاض الوجه عند رسول الله نشسته اند
ان شاء الله تعالی ؎ باش که تا روز قیامت دمد * آن تو کار آید و یا این ما * در راه
ما شکسته دلی میخرند و بس * بازار خود فروشان آن راه دیگر است * عن سید الطائفه
است رضی الله عنه تاهت العبارات و فنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکیعات فی
اللیل و ختم ایمان باید خود و از سابقه اندیشید که چه رفته است و نوشته آید که این سخن
که مبنی بر افشاء اسرار باشد و از ظاهر مصروف بود در هر وقت از مشایخ طریقت بظهور آمده است
و عادت مستمره این بزرگواران گشته و این امری نیست که آن را این فقیر پیدا کرده و لیس هذا الاول
قارورة کسرت فی الاسلام انتهی ظهور سخن مشتمل بر اسرار توحید و شطحیات و طاماتی که از ظاهر مصروف
باشند و افهام عوام بدان نمیرسد و آن را موهمات و مبهمات میگویند بسیار است اما این قسم سخن که
بحضرت اولیاء خصوصا بحضرت سید المرسلین در افتند و دعوات و مساوات و هم سری که از کسی
در نظر می آید و عاقلی گفته ؎ با خدا دیوانه باش و با محمد هوشیار * و ظاهر این کلام بی ادبی
و گستاخیست و حرف این از ظاهر نمی دانم که چیست و شما خود این را ثابت و محقق بکشف
الدلایل ساخته اید و در آخر سخن را بهانه ساخته اید و مبدا نهاده آنها که مستی کردند و بیقیدیها
نمودند چه چیز با سر ایشان گذشت و چه زبانها بطعن و تشنیع ایشان دراز است
و قول شریف و لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام عجب واقع شده است

در اعتراف بشناعت آن کافیست و شیشه چون شکسته باز بهم نمی آید و کذلک سـ ۵
و لا یلتام ما جرح اللسان و آیه کریمه ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و حدیث شریف کف
هذا العینی اللسان در باب کافیست و الله العاصم این کلمات بقصد استغفار و استکشاف
حال و دفع تألم عارض بیان و تسکین حرقت صدر نوشته شد و قصد آن داشت که
چیزی بنویسد بالزام نفس خود و افحام راضی باشد اصل غرض نصیحت و خیرخواهی و کشف حال
است که الدین النصیحة این را در چند مجلس املا نموده و هر بار استخاره بجناب حق و استعاذه
از شر نفس و شیطان و تبری از حول و قوت بمبالغه تاکید و الحاح تمام می نمود و می نوشت امید که
معذور باشد بلکه ماجور گردد و ظن فقیر بشیخ جمیل است این مقدار که مرا بشما نسبت محبت
و اتحاد است کم کسی را خواهد بود صاحب کشف المحجوب در باب شیخ حسین بن منصور حلاج
گفته است بحمد الله عزیز است وی بر دل من اما طریقش بهیچ وجه مقبول نیست او کما قال و
نزد این فقیر شما هم عزیز اید و طریقه شما اما این سخنان که نسبت بحضرت سید کائنات صلی الله
علیه و علی آله و صحبه و سلم میگوئید انبیا را تاب ندارد و آنچه نسبت بحضرت مشایخ گفتید که تا و جبرا
بر درشند اما بر داشت این کلمات از طاقت حال این فقیر بیرون است و همیشه دعای
این فقیر در خلوت و جلوات بعد از صلوة و سایر اوقات این بود و هست اللهم ارنا الحق
حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه اللهم اجب و بعد از آن که آوازه
کمالات شما در میان هست آن نیز میگوئیم خدا و ندا این مرد از کمالات خود انچنین خبر میدهد
اگر صادق است ما را دلیل صدق و حقانیت او الهام فرما تا او را تصدیق در ما پیدا آید
که رفع شبه و التباس کند و اگر چنین نیست او را بسر انصاف آر و از این روش باز دار و یکبار
شنیده شد که نسبت بفقیر این آیه میخوانند که و ان یک کاذبا فعلیه کذبه و ان یک صادقا

یعصلکم بعد الذی یعدکم التماس انست کہ اگر این طریق کہ مردم دست آویز انکار شما ساختہ اند ترک دہد و اعلام نمایید دوستان ہمہ در ربقہ طاعت و انقیاد علیکہ دشمنان نیز براہ محبت و اعتقاد آیند و چون ہذا زمان حالا خود را در اہل سکر داخل ساختہ اند این سخن مشہور سلطان بایزید بسطامی قدس سرہ ہست کہ در وقت رفتن ازین عالم فرمودند اللہم ان کنت قلت یوما سبحانی ما اعظم شانی فالیوم انا مجوسی اقطع زناری و اقول اشہد ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمدا رسول اللہ الحمد للہ کہ ختم کلام بر شہادتین اتفاق افتاد و الحمد للہ عاقبت بخیر باد و صلی اللہ علی سیدنا السید المصطفے الامین خلاصۃ الوجود و مرکز الظہور ینبوع الحق و لسان الصدق محمد و آلہ و اصحابہ و اتباعہ و ازواجہ اجمعین ہداۃ طریق الحق و محی علوم الدین و بارک و سلم

تمام شد در سنہ ۱۳۰ ہجریہ

آمین



صحت نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	براة	بداة	۱۹	۷	پوشیده	پوشیده نماند
״	۴	العارف	المعارف	۲۲	۱۸	بولا	لولا
״	۵	الاجتبار	الاجتباء	۲۳	۱۹	مرنفع	مرتفع
۲	۹	ازسر	ازپیر	۲۴	۵	بدرکاوی	بدرگاه وی
״	۱۱	باث	باب	״	۸	ریت	رویت
۵	۱۵	را	راه	۲۵	۸	آنحضرت را	آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
۱۳	۱۵	اتیجادم	انیجادم	۲۶	۱۸	بانهم	باتهم
۱۴	۱۰	نزر	نزد	۲۸	۱۰	شکر	شکر
۱۷	۱	سمی ای	مسمای	״	״	ارباب مفضل	ارباب صحو مفضل
۱۸	۳	اسقاد	اسقاط	״	۱۴	حضراء	خضراء

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۲	۴	یافیم	یانسیتم	۳۵	۶	الدیل	ایں
۳۳	۷	ابطوی	لبطوی	"	۷	قیدہا	وتبہا
۳۴	۱	زحم	زخم	"	۹	صلاج	حلاج
"	۱۱	ہذاالاول	الاول	"	۱۲	انحضرت	بحضرات
"	۱۲	قدلقہ	قارورہ	"	۶	نخیبن	نخیبین
۳۵	۲	یافظ	یلفظ	۳۶	۱		

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰	۴	یافُہم	یافہیم	۳۵	۶	الدین	این
۳۳	۷	لطوی	لیطوی	"	۷	وتیری	وتبری
۳۴	۱	زحم	زخم	"	۹	صلاج	علاج
"	۱۱	ہذالاول	الاول	"	۱۲	انحضرت	بحضرت
"	۱۲	قادوة	قارورة	"	۱۸	چنین	نه چنین
۳۵	۲	یلفط	یلفظ	۳۶	۱		

صحت نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	بداة	بداءة	۱۹	۷	پوشیباده	پوشیده ماند
،،	۴	العارف	المعارف	۲۲	۱۸	بولا	لولا
،،	۵	الاعتبار	الاجتبار	۲۳	۱۹	مرانقی	مراتقی
۲	۹	ازسر	از سپر	۲۴	۵	بیدرکاوی	بدرگاه وی وثنا
،،	۱۱	بابت	باب	،،	۸	رویت	رؤیت
۵	۱۵	را	راه	۲۵	۸	آنحضرت را	آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
۱۳	۱۵	انیجادم	ایخادم	۳۶	۱۸	بانهم	یا تهم
۱۴	۱۰	نز	نزد	۳۸	۱۰	نشکر	شکر
۱۷	۱	مسمی ی	مسمائی	،،	،،	ارباب مفصل	ارباب صحیح مفصل
۱۸	۳	اسقاد	اسقاط	،،	۱۴	حضرار	خضراء